بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 18 دی 1395.

ما یک بحثی سابقا می کردیم در مورد اینکه حکم بنتین فریضه بنتین چیست. آیا بنتین باید نصف فریضه شان هست یا دو سوم هست چون آیه شریفه فان کان نساء فوق اثنتین تعبیر کرده بود از ابن عبّاس نقل شده بود که ابن عبّاس گفته است که فریضه بنتین نصف است مثل فریضه بنت. یک قول دیگر از ابن عباس هم نقل شده است که فریضه بنتین نصفٌ و قیرات است. قیرات یک دوازدهم است. نصف و قیرات می شود هفت دوازدهم. یعنی در واقع گفته است بنت واحد شش دوازدهم است فوق اثنتین هشت دوازدهم است. فوق اثنتین نه دوازدهم. این بینابین گرفته است قیرات به نظرم یک دوازدهم است. بینابین می شود هفت دوازدهم حالا اینکه چرا هفت دوازدهم گرفته است و اینها این وسطی اینجوری چیز کرده است یعنی بین این دو تا را در نظر گرفته است. اینجوری که در ذهنم هست اگر اشتباه نکنم قیرات یک دوازدهم است. آن خیلی مهم نیست. نکته اصلی این است که آیا نسبت این قول به ابن عباس درست هست یا نیست. ما آن بحث هایش را کردیم چون یک روایتی از ابن عباس نقل شده است در بحث ابطال عول. از آن روایت استفاده می شود که ابن عباس قائل به این قول نیست. ابن عباس هم در مورد بنتین به دو سوم قائل است. این روایت را در کافی و تهذیب و فقیه وارد شده است و همچنین در کتب عامه وارد شده است حالا به تناسب ایّام من این را از کتاب تشهید المطائن لکشف الزواعم نقل می کنم کتابی است که مرحوم سید محمد قلی موسوی پدر مرحوم میر حامد حسین نوشته است. یک کتابی به نام تحفه اثنی عشریه نوشته شده بوده است که باب های مختلفی داشته است. این باب های مختلفش را علمای شیعه رد کرده اند. ابوات الانوار رد یکی از باب ها باب امامتش است. باب هشتمش انگار باب امامت است. تشیید المطائن رد باب مطائن آن است که باب دهم از تحفه اثنی عشریه است. خیلی کتاب مفصلی است حالا من جلد سیزدهمش را دارم می خوانم خدمت شما که جزو مطائن عمر طئن پانزدهم بدعت عول در میراث هست که مفصل ایشان در مورد این عول در میراث صحبت کرده است. من جمله همین روایت مورد بحث ما را آورده است به نقل از محلّی ابن حزم. کلام محلّی ابن حزم را بطلان عول آورده است خیلی بحث مفصل جالبی است. ابن حزم ظاهری است. ظاهریه یک مقداری گاهی اوقات نظراتی دارند با نظر مشهور فقهای اهل تسنن متفاوت است. یک نوع حرّیتی در نظرات اینها هست و خیلی هم ابن حزم بد دهن هم هست. خیلی. اگر جاهایی که می خواهد با مخالفین درگیر شود، حسابی با لحن تندی مطرح می کند ولی خیلی قوی است. آدم حالا درگیری هایی که گاهی اوقات مثلا با ابو حنیفه که جزو اصحاب رأی هستند وقتی درگیر می شود به خصوص حسابی فحش را می کشد به جانش البته با لحن علمی ولی یک جایی دیدم که عبارت ابو حنیفه را آورده است ذیلش می گوید ان الحیاء من الدین. خلاصه خجالت بکشید این حرف ها را می زنید و امثال اینها. اینجا ها هم مطالبی را از فقهای اهل تسنن نقل می کند می گوید

وأصحاب هؤلاء القوم إذا اجتمع رأيهم على شي‌ء كان أسهل شي‌ء عليهم دعوى الإجماع،

و خیلی راحت دعوای اجماع می کنند و

فإن لم يمكنهم ذلك، لم تكن عليهم مؤنة من دعوى أنّه قول الجمهور و انّ خلافه شذوذ

و شروع می کند و این سبکی است که می گوید اینگونه است. اگر توانستند دعوای اجماع می کنند و اگر یک مقداری سخت بود دعوای اجماع کردن چون مخالف مشهوری دارد می گوید دعوای قول جمهور این است و حالا این روایتی که در آنجا وارد شده است این روایت این است حالا من از روی این تشهید المطائن می خوانم، عبید الله بن عبد الله بن عتبه بن، سند این روایت تا تقریبا از اوایل آن یکی است. یعقوب بن ابراهیم بن سعد، علی بن عبد الله، چیز هم در فقیه و هم در کافی از علی بن فضل بن شاذان عن محمد بن یحیی عن علی بن عبد الله. از این علی بن عبد الله به بعد آن سند در دو کتاب یکی است. حالا سندش بماند شما می رسد.

عبید الله بن عبد الله بن عتبه بن مسعود قال خرجت أنا و ظفر بن عوص الی ابن عباس فتحدثنا عنده حتی عرض ذکر فرائض المواریث فقال ابن عباس

فَعَرَضَ عَلَيَّ ذِكْرُ فَرَائِضِ الْمَوَارِيثِ- فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ- أَ تَرَوْنَ الَّذِي أَحْصَى رَمْلَ عَالِجٍ عَدَداً- جَعَلَ فِي مَالٍ نِصْفاً وَ نِصْفاً وَ ثُلُثاً-

آیا این درست است که خدایی که قدرت توانایی دارد که تمام سنگ ریزه هایی را احصاء می کند این مقدار خلاصه سرش نمی شود که در یک مال یک دوم و یک دوم و یک سوم جمع نمی شود.

فَهَذَانِ النِّصْفَانِ قَدْ ذَهَبَا بِالْمَالِ- فَأَيْنَ مَوْضِعُ الثُّلُثِ-

اینها را حالا من از عبارت می خوانم اینها یک توضیحاتی دارد توضیحاتش باشد شنبه انشاء الله در موردش توضیح می دهم. این نصفا و نصفا و ثلث اولا کجا هست و این روایت نیاز به یک سری توضیحات دارد. النصفان قد ذهبا بالمال، خب عول می دانید که در جایی است که مجموع فرائض تعیین شده از یک بیشتر باشد. در مذهب شیعه عول معنا ندارد چون هیچوقت فرائض از یک بیشتر نمی شود. چون بین فرائض تقدّم رتبی است. بعضی هایشان با وجود چیزهای دیگر، دیگر از فریضه بودن می افتند و طبیعتا عول در آنها مطرح نیست. ولی سنی ها عول را مطرح می کنند اصل عول را هم می گویند که جزو چیزهای عمر هست که یک موقعی زمینه عول مسئله ای پیش آمد دید که مجموع سهام از یک بیشتر است گفت چه کار کنیم گفت که من نمی دانم که خداوند کدام را، من قدّم الله و من أخّر الله تقسیم کنیم. و مجموع سهام هشت بود در حالی که شش باید مجموع سهام بود این هشت ششم بود. هشت قسمت کرد و آن را تقسیم کرد. حالا می گوید که

فَقَالَ لَهُ زُفَرُ بْنُ أَوْسٍ الْبَصْرِيُّ- يَا ابْنَ عَبَّاسٍ فَمَنْ أَوَّلُ مَنْ أَعَالَ الْفَرَائِضَ- قَالَ عُمَرُ لَمَّا الْتَفَّتْ عِنْدَهُ الْفَرَائِضُ وَ دَافَعَ بَعْضُهَا بَعْضاً-

و کان امرأه ورعا

این کان امرأه ورعا در نقل های کتاب های ما نیست حالا اینها احتمالا خودشان اضافه کرده اند برای اینکه عمر بن خطاب را تنزیه کنند

قَالَ وَ اللَّهِ مَا أَدْرِي أَيَّكُمْ قَدَّمَ اللَّهُ وَ أَيَّكُمْ أَخَّرَ وَ مَا أَجِدُ شَيْئاً هُوَ أَوْسَعُ مِنْ أَنْ أَقْسِمَ عَلَيْكُمْ هَذَا الْمَالَ بِالْحِصَصِ فَأُدْخِلَ عَلَى كُلِّ ذِي مَالٍ مَا دَخَلَ عَلَيْهِ مِنْ عَوْلِ

عول یعنی نفس. یعنی شش سهم وقتی هشت سهم شد از مخرج هشت تقسیم کرده است خب طبیعتا چیزها تفاوت پیدا می کند. مثال هایش را بعدا عرض می کنم

قال ابن عباس

وَ ايْمُ اللَّهِ أَنْ لَوْ قَدَّمَ مَنْ قَدَّمَ اللَّهُ عز و جل مَا عَالَتْ فَرِيضَةٌ

این در اقع یک نوع استعمال لفظ در اکثر از معنا است که از یک طرف می گوید که کسی را که در فریضه خداوند مقدمش کرده است اگر آن را مقدم می داشت و تقدّم رتبی را ما عالت فریضه هیچ وقت فریضه ای ناقص نمی شد. یک من قدم الله در مسئله ولایت و امامت هم اجازه چیز دارد این جمله به اصطلاح استعمال لفظ در اکثر از معنا است هم بحث میراث را مرادش هست هم بحث ولایت و اینها

فَقَالَ لَهُ زُفَرُ بْنُ أَوْسٍ وَ أَيَّهَا قَدَّمَ وَ أَيَّهَا أَخَّرَ فَقَالَ كُلُّ فَرِيضَةٍ لَمْ يُهْبِطْهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ فَرِيضَةٍ إِلَّا إِلَى فَرِيضَةٍ فَهَذَا مَا قَدَّمَ اللَّهُ

محصل معنای بعدی مطلب بعدی اش این است می گوید که هر کسی که همیشه فرض بر است یک فرض اعلا دارد و یک فرض ادنی دارد این شخص مقدم است. ولی کسی که در بعضی از وقت ها فرض بر است و در بعضی از وقت ها فرض بر نیست، این مؤخّر است. مثل بنات. بنت اگر تنها باشد فرض بر است. حالا یا یک دوم اگر واحده باشد یا متعدد باشد دو سوم. ولی اگر همراه بنت ابنی هم وجود داشته باشد این قرابت بر می شود. می گوید آن که خداوند یک سهم مقدّری برای او تعیین نکرده است. یعنی این در واقع قرار است که سهمش ناظر به سهم های دیگران باشد این مؤخر است. این نحوه سهمش به گونه ای است این مؤخر است ولی به خلاف مادر. مادر یک موقعی سهمش یک ششم است و یک موقعی یک سوم است. اگر حاجب داشته باشد از یک سوم به یک ششم تنزّل پیدا می کند ولی دیگر همیشه یک ششم باقی می ماند. همچنین پدر به خلاف پدر که اصلا پدر هم همین جور است دیگر. پدر گاهی اوقات فرض بر است یک ششم است و گاهی اوقات قرابت بر است. مادر و پدر این حالت را دارند. زوج و زوجه هم همین است. زوج و زوجه سهمشان یک دوم و یک چهارم و یا یک چهارم و یک هشتم است. هیچ وقت قرابت بر نیستند. می گوید آنهایی که همیشه فرض بر هستند آنها مقدّم هستند آنهایی که بعضی وقت ها قرابت بر هستند مؤخر هستند. این قانونی است که ذکر کرده است. البته این حالا بحثش را شنبه عرض می کنم که مرحوم مجلسی در ذیل این روایت در مرآه العقول مطلبی را عرض کرده است آن را ببینید من شنبه انشاء الله بحث می کنم.

وَ أَمَّا مَا أَخَّرَ اللَّهُ فَكُلُّ فَرِيضَةٍ إِذَا زَالَتْ عَنْ فَرْضِهَا وَ لَمْ يَكُنْ لَهَا إِلَّا مَا بَقِيَ فَتِلْكَ الَّتِي أَخَّرَ اللَّهُ وَ أَمَّا الَّتِي قَدَّمَ فَالزَّوْجُ لَهُ النِّصْفُ فَإِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ مَا يُزِيلُهُ عَنْهُ رَجَعَ إِلَى الرُّبُعِ

اگر فرضا باشد که حاجب زوج هست از نصف تبدیل به یک چهارم می شود

وَ لَا يُزِيلُهُ عَنْهُ شَيْ‌ءٌ وَ الزَّوْجَةُ لَهَا الرُّبُعُ فَإِذَا زَالَتْ عَنْهُ صَارَتْ إِلَى الثُّمُنِ لَا يُزِيلُهَا عَنْهُ شَيْ‌ءٌ

این ثُمن یا ثُمُن هر دو جورش دو جور در عربی وجود دارد بعضی طوائف ثمن می خوانند و بعضی ثُمُن می خوانند. در قرآن هم هر دو جورش قراعت شده است.

وَ الْأُمُّ لَهَا الثُّلُثُ فَإِذَا زَالَتْ عَنْهُ صَارَتْ إِلَى السُّدُسِ وَ لَا يُزِيلُهَا عَنْهُ شَيْ‌ءٌ فَهَذِهِ الْفَرَائِضُ الَّتِي قَدَّمَ اللَّهُ تَعَالَى وَ أَمَّا الَّتِي أَخَّرَ اللَّهُ فَفَرِيضَةُ الْبَنَاتِ وَ الْأَخَوَاتِ لَهَا النِّصْفُ لواحده و لما فوق ذلک الثلثان

فوق واحده که دو یا ما فوق دو باشد از ثلثان است.

فَإِذَا أَزَالَتْهُنَّ الْفَرَائِضُ عَنْ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ لَهَا إِلَّا مَا بَقِيَ

اگر فرائض اینها را از و التی اخّر فریضه الاخوات و البنات النصف لواحده و لما فوق ذلک الثلثان، این می گوید که این همیشگی نیست. گاهی اوقات فریضه ای به اصطلاح آنها را زائل می کند و قرابت بر خواهند شد. جایی که

فَإِذَا اجْتَمَعَ مَا قَدَّمَ اللَّهُ وَ مَا أَخَّرَ بُدِئَ بِمَا قَدَّمَ اللَّهُ فَأُعْطِيَ حَقَّهُ كَامِلًا فَإِنْ بَقِيَ شَيْ‌ءٌ كَانَ لِمَنْ أَخَّرَ اللَّهُ فَإِنْ لَمْ يَبْقَ شَيْ‌ءٌ فَلَا شَيْ‌ءَ لَهُ فَقَالَ لَهُ زُفَرُ بْنُ أَوْسٍ مَا مَنَعَكَ أَنْ تُشِيرَ بِهَذَا الرَّأْيِ

می گوید این داستان بعد از مرگ عمر بوده است. و در زمان عمر ابن عباس این مطلب را مطرح نمی کرده است. می گوید که زفر گفت که چطور شد زمان عمر این حرف هار ا نمی زدی الآن این حرف ها را می زنی؟

قال ابن عباس هبته

ترسیدم. یا در بعضی از نقل های دیگر هست

هبت دِرّته

از تازیانه اش ترسیدم. این نقلی که اینجا وجود دارد حالا یک ذیلی اینجا وجود دارد که آن ذیل بماند. این نقلی که هست که ابن عباس نسبت به عول این جوری می گوید که ترسیدم و امثال اینها یک مطلب بسیار مشهوری هست در کتب اصولی عامه که همین مفصل در همین ... عبارت هایش را آورده است در بحث اجماع سکوتی آیا اجماع سکوتی حجت هست یا نیست شافعی می گوید که اجماع سکوتی حجت نیست و تمسک می کند به قول ابن عباس. می گوید ابن عباس زمان عمر سکوت کرد و منشأ این سکوتش ترس بود. می ترسید و بسیاری از اشخاصی که یعنی بحثی که در مورد امامت وجود دارد بسیاری از افراد می دانستند که اینها قاصد هستند ولی می ترسیدند. بعضی هایشان ترس هایشان از باب اینکه خب چیزهایی داشته اند به اصلطاح ترس مشروع بوده است و بعضی هایشان ترس غیر مشروع بوده است. و اینها از هیچی ابا نداشتند. حالا به تناسب این مطلب را عرض کنم در داستان تزویج حضرت علی امّ کلثوم را به عمر، خب بحث های متعددی وجود دارد که چطور شد که حضرت علی ام کلثوم را به عمر تزویج کرد آیا اصلش درست است یا نیست آیا ام کلثوم فرزند حضرت زهرا بوده است یا فرزند کسی دیگر بوده است از همسران حضرت علی است آن بحث مفصلی است. یکی از چیزهایی که در روایات ما هست آن این است که حضرت ترسید و این ازدواج را اجازه داد. آن هم خود حضرت ازدواج را انجام نداده است و به عباس امرش را واگذار کرد و عباس این ازدواج را انجام داد. یک نقلی در کتاب ابوالقاسم کوفی است که این نقل آقای آقا سید جعفر مرتضی کتابی دارد این نقل را که می آورد می گوید که این نقل اجزای این نقل در بعضی از کتاب های عامه وجود دارد هر چند کلیت این نقل نیست. آن نقل این است که حضرت امیر را تهدید کردند که اگر شما حاضر به این ازدواج نشوید تهمت ناموسی به شما می زنیم. در این حد تهدید شد. می گوید که حضرت اصرار کردند به حضرت علی حضرت علی گفت که من حاضر نیستم. گفتند می کشیم شما را گفتند که حاضر نیستم. عمر گفت که باش در موقعی که دارم سخنرانی می کنم در نماز جمعه شرکت داشته باش. این مطلب سخنرانی عمر در نماز جمعه اش هست در کتاب های اهل تسنن ولی اینکه این سخنرانی در چه زمینه ای صادر شده است این نیست. ولی اصل سخنرانی اش در کتاب های اهل تسنن هست. می گوید که عمر گفت که ایها الناس اگر خلیفه دیده باشد کسی را نعوذ بالله زنا کرده است و کسی دیگر ندیده باشد آیا حکمش چیست آیا نیاز هست که شاهد اقامه کند؟ گفتند که خیر باید حد را جاری کنید. گفت خیلی ممنون از اینکه این مطلب را گفتید. این قضیه تهدید جدی ای بود تهدید اینکه قضایا اینجوری است. مقدمه چینی اش را هم کرده بودند و در این شرایط دیگر حضرت در یک نقل دیگر است که می گوید که حضرت تلحه زرهش را بالای پشت بام حضرت امیر انداخت و این را اشاره کردند که اگر چیز نکنید اتهام سرقت به شما می زنیم. و این اتهام سبب شد که بحث رجّاله بازی و بحث، بحث چیز که نیست از اول بازی بازی رجاله بازی بود دیگر. طبیعتا حضرت در آن شرایط حضرتی که حاضر شده بود بنا بر به آن نقل به مرگ دیگر بحث آبرو و اینکه شخص بمیرد که حضرت امیر صلوات الله علیه می گوید الموت خیر من رکوب العاری و العار خیر من دخول ال، حضرت حاضر است بمیرد ولی عار و خاری و اینجور آبروریزی را نمی خواهد تحمّل کند. در این بحث عرض کنم خدمت شما عول، روایت های خیلی جالبی هست حالا من به تناسب بعضی از روایت هایش را می خواهم بخوانم یک توضیح مختصری بدهم حالا یک مقداری اگر از بحث همیشگی ما متفاوت باشد مانعی ندارد. یک خطبه ای در مسئله عول وجود دارد این خطبه را نقلیات مختلفی هست. یک نقل این است که ابن عباس این خطبه را در بصره خوانده است و یک نقل این است که حضرت امیر خودشان این خطبه را در بصره خوانده اند. و من تصور می کنم آن نقل معتبر که نقل های معتبر ما هم همین است که حضرت علی آن را خوانده است. من فکر می کنم ابن عباس از این نقل در بعضی از عبارت هایش استفاده کرده است و آن منشأ شده است که تصور شود که ابن عباس مال این نقل است. این عبارت لو قدّم من قدّم الله ما عالت فریضهٌ، جمله ای است که حضرت امیر در خطبه اش در بصره خوانده است. ابن عباس این عبارت را به عنوان یک ضرب المثل به کار برده است تا جنبه ضرب المثلی پیدا کن و قضیه امامت به عنوان یک ضرب المثل قرار گیرد. ببینید دو تا نقل دارد که هر دو نقل آن معتبر است. یکی موثقه است و یکی صحیحه. البته یکی از آنها به امام معصوم علیه السلام منتهی می شود و یکی از آنها منتهی به آن معنا، حالا هر دو را می خوانم. از جامع احادیث کافی جلد 7 صفحه 78 با این سند شروع می شود

احمد بن محمد عن علی بن حسن التیمی

علی بن حسن التیمی، علی بن حسن بن فضال هست و احمد بن محمد ای که راوی از حسن بن فضّآل هست احمد بن محمد بن عاصمی است. البته دو تا از مشایخ کلینی به نام احمد بن محمد بودند یکی احمد بن محمد بن عاصمی و یکی احمد بن محمد بن سعید ابن عقده. هر دو اینها هم از علی بن حسن بن فضّال نقل دارند ولی آن که کلینی به توسط او از علی بن حسن بن فضال نقل می کند عاصمی است. هیچ جا کلینی به توسط احمد بن محمد بن سعید از علی بن حسن بن فضال روایت نکرده است. ابن عقده خیلی اندک اصلا نقل دارد. نقلی کلینی از ابن عقده خیلی کم و محدود است.

عن محمد بن الولید

که ثقه هست

عن یونس بن یعقوب

الآن مذهب محمد بن ولید را فراموش کرده اند عن یونس بن یعقوب که آن هم ثقه است و آن هم مذهبش را فراموش کرده ام. در وثاقت اینها بحثی نیست. علی بن حسن بن فضال فطحی ثقه است. این روایت موثقه است

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا مُقَدِّمَ لِمَا أَخَّرَ وَ لَا مُؤَخِّرَ لِمَا قَدَّمَ ثُمَّ ضَرَبَ بِإِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى ثُمَّ قَالَ يَا أَيَّتُهَا الْأُمَّةُ الْمُتَحَيِّرَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا لَوْ كُنْتُمْ قَدَّمْتُمْ مَنْ قَدَّمَ اللَّهُ وَ أَخَّرْتُمْ مَنْ أَخَّرَ اللَّهُ وَ جَعَلْتُمُ الْوِلَايَةَ وَ الْوِرَاثَةَ حَيْثُ جَعَلَهَا اللَّهُ مَا عَالَ وَلِيُّ اللَّهِ وَ لَا عَالَ سَهْمٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ

هیچ وقت ولی خدا ناقص نمی شد یعنی از حقش محروم نمی شد

وَ لَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ فِي حُكْمِ اللَّهِ وَ لَا تَنَازَعَتِ الْأُمَّةُ فِي شَيْ‌ءٍ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا وَ عِنْدَنَا عِلْمُهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَذُوقُوا وَبَالَ أَمْرِكُمْ وَ مَا فَرَّطْتُمْ فِي مَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَ مَا اللَّهُ بِظَلّٰامٍ لِلْعَبِيدِ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

این یک نقل. نقل دیگر ابو علی اشعری و الحسین بن محمد. ابو علی اشعری احمد بن ادریس هست و الحسین بن محمد حسین بن محمد بن عامر اشعری که اینها هر دو در وثاقتشان بحثی نیست عن احمد بن اسحاق، همین احمد بن اسحاق معروفی که در شیخان مدفون است که از بزرگان و اجلا است. که احمد بن اسحاق در یک روایتی هست که می گوید که به امام علیه السلام فرمودند که می خواهم از قم روند از سفهای قم ناراحت هستم. حضرت گفت بمان و به خاطر ماندن بعضی از اشخاص یک شهر را حفظ می کند. یک شهر روی وجود بعضی از اشخاص به تنهایی حافظ شهر است.

سؤال:

پاسخ: شاید هم زکریا بن آدم. شاید هم اشتباه کرده باشم احتمال دارد این دو را با هم قاطی کرده باشم. سر پل ذهاب بله آن را که اشتباه کردم بگذریم هیچی.

عن سعدان بن مسلم که آن هم ثقه است عن غیر واحد من اصحابنا. خب غیر واحد من اصحابنا به چند شکل می شود اعتبارش را اثبات کرد. یکی اینکه کسی مثل سعدان بن مسلم اینکه آمده باشد تصادفا فقط راوی های ضعیف را جمع کرده باشد این احتمالش مستبعد است و تقریبا مطمئن است که در میان اینها شخص ثقه پیدا می شود. این یک بیان و یک بیان دیگر مطلبی را که افراد عدیده ای مطلب را نقل می کنند آن اطمینان به صدورش حاصل می شود بنابر این خودش این کاشف از مطمئن الصدور بودن این روایت است. این دو بیان. بیان سوم در خصوص غیر واحد من اصحابنا، غیر واحد من اصحابنا اصلا منهای آن بحث که آن دو تا بحث های اولی در عده من اصحابنا و جماعه من اصحابنا هم می آمد. این غیر واحد من اصحابنا اشاره به این است که یکی دو تا نبوده است. خودش اصلا دالّ به مدلول مطابقی دال به این است که این در مقام بیان این است که این مطلب متضافر و مسلّم است که این مطلب نقل شده است یعنی مدلول عرفی غیر واحد من اصحابنا متواتر بودن و متضافر بودن این مطلب است.

قَالَ أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع رَجُلٌ بِالْبَصْرَةِ بِصَحِيفَةٍ

یک کسی یک صحیفه ای آورد خدمت حضرت امیر

فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ انْظُرْ إِلَى هَذِهِ الصَّحِيفَةِ فَإِنَّ فِيهَا نَصِيحَةً فَنَظَرَ فِيهَا ثُمَّ نَظَرَ إِلَى وَجْهِ الرَّجُلِ فَقَالَ إِنْ كُنْتَ صَادِقاً كَافَيْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ كَاذِباً عَاقَبْنَاكَ وَ إِنْ شِئْتَ أَنْ نُقِيلَكَ أَقَلْنَاكَ

این احتمالا حضرت برای جنگ با اصحاب جمل بسته است. جنگ بصره مال اصحاب جمل است. برای جنگ با اصحاب جمل که می رفته است این شخص اول با حضرت آمده است ولی می خواسته است که حضرت اجازه دهد بهانه تراشی می کرده است برای اینکه برود. مثلا حال ندارم باید بروم خانواده ام چیز کنم و یک عذری می تراشد و اینها حضرت می گوید که اگر عذر تو راست است احتمالا کافیناک اشاره به این است که مال کم داری امثال اینها

سؤال:

پاسخ: نه نه این ذیلش را عبارت را ببینید بحث این است که می گوید ان کنت صادقا کافیناک اگر راست می گویی در این عذری که آورده ای ما کفایتت می کنیم. این احتمالا می گوید که من مال ندارم باید پول داشته باشم. اگر واقعا می گوییم که پول نداری ما به تو پول می دهیم. و ان کنت کاذبا، ما تحقیق می کنیم اگر واقعا این چیزی که هست راست است خب ما به تو پول می دهیم و اینها و ان کنت کاذبا عاقبناک و ان شئت ان نقیلک أقلناک. اگر می خواهی که بیعتت را بشکنی و ما اجازه بدهیم که بر طبق بیعتت رفتار نکنی ما آزادت می کنیم. دیگر دنبال بهانه تراشی و عذر تراشی نباش. حضرت می فرماید که آن بنده خدا می گوید

فَقَالَ بَلْ تُقِيلُنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

می گوید آن هیچی کأن لم یکن بیعت ما را چیز بکن و ما را شما را به خیر و ما را به سلامت و امثال اینها.

فَلَمَّا أَدْبَرَ الرَّجُلُ قَالَ أَيَّتُهَا الْأُمَّةُ الْمُتَحَيِّرَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَمَا إِنَّكُمْ لَوْ قَدَّمْتُمْ مَنْ قَدَّمَ اللَّهُ وَ أَخَّرْتُمْ مَنْ أَخَّرَ اللَّهُ وَ جَعَلْتُمُ الْوِلَايَةَ وَ الْوِرَاثَةَ حَيْثُ جَعَلَهَا اللَّهُ مَا عَالَ وَلِيُّ اللَّهِ وَ لَا طَاشَ سَهْمٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ وَ لَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ فِي حُكْمِ اللَّهِ وَ لَا تَنَازَعَتِ الْأُمَّةُ فِي شَيْ‌ءٍ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا عِلْمُ ذَلِكَ عِنْدَنَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَذُوقُوا وَبَالَ مَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَ مَا اللَّهُ بِظَلّٰامٍ لِلْعَبِيدِ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

این یک نقل دیگری دارد که نقل در کتاب های اهل تسنن یعنی راوی هایش باید راوی های سنی و اینها باشند خیلی هایش شناخته شده نیستند در امالی شیخ مفید نقل کرده است کسانی مثل حفص بن عمر الفرّا، ابو معاذ الخذّاب، عبید الله بن احمد بن...، نمی دانم اینها چه کسانی هستند نمی شناسمشان. آن دو تا روایت به اصطلاح از جهت سندی معتبر بودند البته روایت دوم این غیر واحد من اصحابنا اینکه از حضرت امیر نقل کنند آن خب علی القاعده باید واسطه افتاده باشد یعنی مستقیم نقل نمی کنند این کأنه می خواهد بگوید که این مطلب جزو متواترات هست و امثال اینها حالا اینها آیا این کافی هست برای اعتبار اینها شاید یک موقعی در موردش صحبت کنیم. می گوید که

بین و ابن عباس یخطب الناس بالبصره اذ اقبل علیهم بوجهه فقال أیّها الامه المتحیّره فی دینها أما لو قدّمتم من قدّم الله و أخرتم من أخّر الله و جعلتم وراثه و الولایه حیث جعلهم الله لما عال سهم من فرائض الله و لا عال ولی الله و لا اختلف اثنان فی حکم الله و لا ... الامه فی شیءٍ من کتاب الله فذوقو.... بما قدّمت ایدیکم

دو احتمال دارد. یک احتمال این است که هر دو خطبه صورت گرفته باشد حضرت امیر مثلا این خطبه را خوانده باشد بعد حضرت که رفته اند یک عده دیگر آمده است و ابن عباس همان خطبه را دوباره تکرار کرده است و همان کلمات حضرت امیر. یک احتمال دیگری احتمال می دهم که این قوی تر باشد آن این است که در آن نقلی که خواندم اول بحث لو قدّم من قدّم الله ما عال فریضهٌ، ابن عباس این جمله حضرت امیر را در بعضی از موارد به کار برده است و راویان اشتباه کرده اند و تصور کرده اند که اصل آن ماجرایی که لو قدّم آن خطبه هم مال ابن عباس بوده است. اصل خطبه مال حضرت امیر صلوات الله علیه بوده است ولی ابن عباس آمده است و آن خطبه را آورده است. عرض کنم خدمت شما حالا به تناسب یک مطلبی را می خواهم الآن شروع کنم و شنبه آن را ادامه می دهم. دو مسئله در میان اهل تسنن وجود دارد که یکی عول است و یکی تعصیب است. هر دو اینها ناشی از در واقع به یک معنا نا آشنایی خلفا به مسائل دینی است. مسئله عول به خاطر این بوده است که نمی دانستند که در جایی که سهام مختلف هست کدام یک از اینها در نزد شرع مقدّم شمرده شده است و کدام یک از اینها مؤخّر شمرده شده است. تعصیب که در واقع ارث دادن به حالا در مورد تعصیب شنبه صحبت خواهم کرد. اصل تعصیب در واقع از تفکرات جاهلی گرفته شده است. یک مشکلی که ما بعد از اسلام داریم، حالا منهای بحث من خیلی در بحث چیز اینجا نمی خواهم بحث کنم از دیدگاه یک شیعه نمی خواهم خیلی صحبت کنم. یک مشکلی که وجود داشته است این است که بسیاری از خلفا و اصحاب و امثال اینها تفکّر جاهلی تمام صفحه ذهنشان را پر کرده بوده است. حالا منهای بحث اینکه اینها اصلا از اول ایمان نیاورده بودند از اول به همان دیدگاه های جاهلی خودشان باقی ماندند این است که این تفکرات در جامعه خریدار داشته است علاوه بر اینکه اینها یک تقدس هایی برایشان تراشیده بودند تقدّس هایی که حتّی برایشان خلفا مهم تر از پیغمبر هست. در أسد الغابه در ترجمه أسید بن کی یک أسید نامی هست آنجا یک جریانی را ابن اسیر نقل می کند می گوید ما خدمت پیغمبر بودیم و بازی ای بود داشتیم تماشا یا صحبتی می کردیم الآن عین عبارتش را شنبه انشاء الله می آورم می بینید. آن این است که می گوید که عمر وارد شد. پیغمبر گفت هیسسس! هذا رجلٌ لا یحبّ الباطل. خلاصه ما که نعوذ بالله نعوذ بالله جزو الوات هستیم. ما که از این الواتی ها برایمان مهم نیست باطل باشد حق باشد خیلی در بند این چیزها نیستیم ولی این کسی است که به باطل اصلا جلوی او نمی شود حرف باطل است. جالب توجه این است که ابن اسیر یک کلام ذیل آن نمی گوید که این حدیث حدیث باطلی است. هیچ شما حالا ببینید جاهایی که نقلیاتی از همین روایت را که در مورد عمر هست وقتی ظهری نقل می کند یک ذیلی دارد. هیچ وقت ببینید آن را مقایسه کنید با نقلی که از پیغمبر وجود دارد. در ذیل همین آن عبارتی که ابن شهاب که همان ظهری هست می گوید و الله لو لا انّه تقدّمه امام عدل کان عدله علی الورع فلم امضی امرا فمضی ما اختلف ابن عباس من اهل العلم ... فی ما قال. می گوید حرف درستی ابن عباس می زند ولی یک مشکلی دارد که آن این است که قبل از ابن عباس امامٌ که اشاره بعمر است می گوید امام عدلی که کان امره علی الورع، این عول را تثبیت کرده است. فامضی امرا فمضی، این به خاطر اینکه عمر قبل از او یک همچین مطلبی را تنفیض کرده است دیگر هیچ کس چون قضیه اینگونه پیش آمده است اگر این نبود همه قول ابن عباس را قبول می کردند. یعنی قول ابن عباس کاملا قولی صحیح است ولی مشکل این است که یک امام عدلی که کان امره علی الورع آن ببینید اینها تصورشان این است که قول عمر، به عنوان یک حجتی هست که بر خلاف کلام الله هم باشد قبول است. بر خلاف کلام الله هم باشد هیچ مشکلی ندارد و آن چیزی که ببینید در موقعی که حضرت امیر صلوات الله علیه در شورای عثمان مطرح می شود وقتی عبد الرحمن بن عوف خطاب می کند به حضرت امیر می گوید که با شما بیعت می کنم به کتاب الله و سنت نبیّه و سیره الشّیخین، حضرت امیر می گویند که کتاب الله و سنت پیغمبر بله ولی سیرت شیخین نه اجتهاد نفسی. و با عثمان وقتی بیعت می کند عثمان قبول می کند سیره شیخین را به عنوان یک مطلب. من تصور می کنم اینکه دیدگاهی که به عنوان دین علی و دین عثمان مطرح است. عثمانی و علوی که در جنگ صفین خودش را نشان می دهد در جنگ کربلا خودش را نشان می دهد شما ببینید در کربلا در رجز هایش در بعضی از رجزها اصحاب سید الشهدا می گویند أنا علی دین علی اصحاب عمر بن سعد می گویند أنا علی دین عثمان. تقابل بین تفکّر علوی و تفکّر عثمانی وجود دارد فارق بین تفکر علوی و عثمانی چه بوده است؟ من تصور می کنم که آن سیرت شیخین است. یعنی آن چیزی که از اول مطرح بوده است آن این است که غیر از کتاب و سنت پیغمبر، سیره شیخین هم به عنوان یک سنتی وجود دارد که حتی بر کتاب مقدّم است. ببینید ظهری تصوری که دارد می گوید آن چیزی که باعث شد که بر خلاف کتاب خدا عول جا بیفتد همان امامٌ عدلٌ، حالا آن در بعضی از نقل های دیگر می گوید امامٌ هدی. امام هدایتی کان امره علی الورع که در خود آن نقل ها هم باز هم تکیه می کند و کان امرأه ورعا. هی تکیه می کند برای اینکه نکند که این چون این نقل نقل های مسلّمی بوده است و اصل نقل را نمی توانستند نیاورند. سعی می کنند بیاورند ولی با حاشیه هایی که در کنار این نقل قرار می دهند آن شدتی که این نقر دارد را بکاهند و سعی کنند و آن مشکلی که ما در جامعه اسلام با آن مواجه هستیم تفکّر جاهلی است. تفکّر جاهلی از اصل خلافت بر اساس تفکّر جاهلی است که بحث شیخین است. شیخوخت یعنی اعتبار شیخ بودن. اعتبار پیر مردی. تا زمینه های دیگر. حالا من شنبه انشاء الله می خواهم نمونه هایی از تفکّر جاهلی که در اسلام اصلا شکل گرفته است و مسیر هدایت را این تفکّر جاهلی منحرف کرده است را انشاء الله شنبه عرض می کنم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد